

سخنرانی آقای مجتبی مینوی در جلسه

یادبود هدایت

۲۵ فروردین ۱۳۳۱

پس از يك سال بار دیگر گرد هم آمدیم تا از یار غائب خود
یادی کنیم. یاد یاران یار را میمون بود. یار غائب عرض کردم زیرا
که برای دوستان هدایت او در نگذشته است، در ذهن ما همیشه
حاضر است و با خیالش خوشیم. وانگهی مردی که در مدت کمتر
از سی سال بیش از سی کتاب نوشته است که غالب آنها در زبان فارسی
ماندنی است برای غیر دوستان هم هنوز برجاست. اما از غیبت او خالی
از تأثر هم نیستیم. آخر او مرکز دائرة ما بود.
بیست سال پیش بود که آن دائرة در وجود آمد، دائرة ای که
اسمش را ربه گذاشتیم.

این اسم يك نوع دهن کجی بود به آن جماعتی که ایشان را
به اسم ادبای سبعة می شناختیم و هر مجله و کتاب و روزنامه ای که
به فارسی منتشر می شد از آثار قلم آنها خالی نبود. هم آنها از هفت
نفر بیشتر بودند و هم ما از چهار نفر، اما آنها هزار رو و هزار دل
داشتند در حالی که ما یگانه بودیم. هر يك از ما شخصیت خود را
داشت و زیر بار رئیس نمی رفتیم اما در حبت هنر هم رأی بودیم و در خیلی

از جنبه‌ها اشتراك و شباهت داشتیم. اجتماع ما غالباً در قهوه‌خانه و رستوران اتفاق می‌افتاد و اگر این را از مقوله تجاهر بد فسق بشمارید گاهی مشروبهای قوی‌تر از آب هم بی‌پرده‌پوشی می‌نوشتیدیم و گفته‌های تند و انتقادهای سخت هم از ما شنیده می‌شد و بسیار اتفاق می‌افتاد که بدین جهات عرضه ملامت و اظهار نفرت دیگران هم می‌شدیم. اما مخالفت آنها با ما بیش ازین اثر نداشت که فرمانبران حکومت از شطرنج‌بازی ما مانع می‌شدند یا به هر سمت که می‌رفتیم یکی را دنبال ما می‌فرستادند که مراقب ما باشد.

هر کس به گفته‌های ما گوش می‌داد ممکن بود گمان کند که ما سخت متعصبیم. پرفسور ریپیکای چکوسلواکی که چند ماهی با ما معاشر بود يك روز گفت «گمان می‌کنم ایرانی طبعاً متعصب است، اگر دین‌دار باشد در دین متعصب است و اگر قید دین را بزنند در ضدیت با دین» - ولی حقیقت مطلب این است که ما با تعصب جنگ می‌کردم و برای تحصیل آزادی کوشش می‌کردیم و مرکز دائره ما صادق هدایت بود.

در افکار و نوشته‌های یکدیگر بحث و انتقاد و نکته‌گیری می‌کردیم و از یکدیگر نمی‌رنجیدیم، سهل است خشنود هم می‌شدیم که از یکدیگر چیز می‌آموزیم و بر خطای خود واقف می‌شویم با رذالت و تنگ‌چشمی مخالف بودیم و به روی قلندری و بیش‌رمی شمشیر می‌کشیدیم. راست می‌گفتیم و از اینکه ما را وقیح تصور کنند ابائی نداشتیم. در قهوه‌خانه و رستوران هم می‌نشستیم اما کاری می‌کردیم، همه‌مان کار می‌کردیم، هدایت در فواید گیاه‌خواری کتاب نوشته بود.

تأثر پروین دختر ساسانی را نوشته بود، زنده به گور را نوشته و منتشر کرده بود. با بزرگ علوی و شیرازیور پرتو «انیران» را نوشته و نشر داده بودند، اما ربه بعد از آن تشکیل شد.

در این دوره هدایت «سه قطره خون» و «سایه روشن» را که دو مجموعه قصص می باشد نوشت. کتاب «انسان و حیوان» و سفرنامه «اصفهان نصف جهان» اش را نوشت. نسخه ای از رباعیات خیام منتشر کرد. سخنان موزون عامیانه را در مجموعه ای به نام «اوسانه» و عقاید عامیانه را در مجموعه دیگری به نام «نیرنگستان» منتشر کرد. و با مسعود فرزاد کتاب «وغوغ ساهاب» را در سخریه ادبیات معاصر نوشت. ما شاید آن روز گمان می کردیم که چون قدر مقام نویسندگی هدایت را می شناسیم او را تشویق می کنیم اما حقیقت مطلب این بود که او موجب تشویق ما بود و در هر یک از ما لیاقتی می یافت آن را بکار می انداخت. مرکز دایره بود و همه را دور خود می گرداند.

آقا بزرگ علوی «چمدان» خود را نوشت. نوشین تأثر «تپاز» را روی صحنه آورد. در موقع کنگره فردوسی نوشین و مین باشیان بد همراهی جمع سه پرده نمایش از شاهنامه بیرون کشیدند و روی صحنه آوردند. و از کتبی که بنده در آن ایام نوشتم و منتشر کردم شش تا بود که در آنها فکر هدایت و همه ربه دخالت داشت. نامه تنسر، تاریخ مازیار، نوروزنامه، جلد اول شاهنامه، شاهنشاهی ساسانیان، ویس و رامین.

هدایت اهل اصرار نبود. اما محبت او با دوستان و حرمتی که

در دل دوستان داشت و اذغانی که ما نسبت به برتری فکری او داشتیم چنان بود که با يك دو جمله ساده : « چطور است که این نوروزنامه را چاپ کنی؟ بیا این تاریخ مازیار را تهیه بکن » ما را به تقبل يك کار طولانی وادار کند .

يك روز گفت : « يك نفر نقاش است آندره سوربوگین Sevruguine اسمش است اما خودش را درویش پرورده ایران می نامد . پدرش يك عکاس روسی بوده و مادرش يك ارمنی . خیلی به شاهنامه علاقه دارد . چهارصد مجلس تصویر از شاهنامه ساخته است ، بیا برویم کارش را ببینیم . »

رفتیم و دیدیم و پسندیدیم . يك هفته بعد مرحوم ذكاءالملک فروغی و آقای میرزا ابوالحسن خان فروغی را به دیدن نقاشی او بردیم . يك ماه بعد به دستور وزارت معارف تالار عمارت بزرگ دانشسرای عالی که تازه بنایش تمام شده بود برای نمایش نقاشیهای او تعیین شد و نامه های دعوت روز افتتاح نمایش را رئیس الوزراء ، ذكاءالملک فروغی امضا کرد و نمایش دو ماه مفتوح بود .

پس از نمایش جماعت ارامنه تهران که تا آن وقت چندان علاقه ای به درویش نقاش و شاهنامه فردوسی نشان نداده بودند مجلس مهمانی باشکوهی برای تجلیل نقاش ترتیب دادند و به وجود او افتخار کردند .

همینکه کتابفروشی بروخیم خواست شاهنامه فردوسی را از روی چاپ فولرس Vullers منتشر کند و تصحیح آن را بنده به عهده گرفتم با هدایت رفتیم و صد پرده از نقاشیهای درویش را انتخاب

کردیم و عکس آنها را گرفتیم و به برلن فرستادیم . گراوور کردند و در دوره شاهنامه‌ای که منتشر شد گنجانند .

این يك نمونه بود از نوع تشویقی که هدایت در حق هنرمندی که لایق تشویق بود معمول می‌داشت اما فقط دوستان نزدیک هدایت می‌دانستند این فکر هدایت بود که تمام چرخها را به کار انداخت . بعد از آنکه بنده نوروزنامه منسوب به خیام را منتشر کردم هدایت آنچه را درباره خیام نوشته و یادداشت کرده بود بی‌مضایقه به بنده داد که در تحریر مقدمه این کتاب از آنها استفاده کنم ، بعد پیشنهاد کرد که جلدی از قلمکار برای آن بسازیم . از برادر خود آقای محمود هدایت خواهش کرد که طرح قلمکار آن جلد را بسازند . طرح را خود به اصفهان خدمت آقای حسن رضوی فرستاد و به اهتمام ایشان به دست قلمکار هنرمندی پارچه جلد تهیه شده جلدی بدیع و خوب از کار درآمد که از آثار ذوقی هدایت بشمار می‌رود اما دیگران ذوق آن را نداشتند که از این شیوه پیروی کنند .

آقای میرزا علی اکبرخان دهخدا کتاب امثال و حکم را می‌نوشتند و هر يك از دوستان و آشنایان ایشان هر چه می‌یافت و هر قدر می‌توانست به ایشان کمک می‌کرد . بیش از همه کس صادق هدایت به ایشان کمک کرد . مجموعه‌ای داشت از امثال عامیانه در يك کتاب ۲۵۵ صفحه‌ای که در حدود دو هزار مثل دران نوشته بود ، این کتاب را بی‌مضایقه تقدیم آقای دهخدا کرد و نمی‌دانم که هرگز از ایشان پس گرفت یا نه .

پنج ساله ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۴ را بنده در این چند عبارت یادداشت وار

خلاصه کردم، دوستان دیگر ما دنباله داستان را برای خانمها و آقایان گفته‌اند، بالخصوص آقای دکتر پرویز ناتل خانلری در گفتاری که در دانشکده هنرهای زیبا ایراد کردند از کارها و مسافرتها و تألیفات هدایت در مدت پانزده ساله از ۱۳۱۵ تا ۱۳۳۵ شرح مشبعی بیان کردند که چاپ شده است.

نالی آن گفتار در بسط و اهمیت، رساله دوست فرانسوی ما آقای «ونسان مونتی» را باید شمرد که مبتنی بر کنفرانس خود ایشان در خصوص هدایت است و این رساله به همت آقای حسن قائمیان که یکی دیگر از دوستان هدایت و از همکاران دوره اخیر حیات اوست ترجمه شده و در زیر چاپ است.

مقالات متعدّد دیگری نیز در این مدت در جراید و مجلات خود ما درباره او نوشته شده است و مقالهای نیز آقای روزه لسکو از دوستان فرانسوی هدایت در «نوولیتزر» نوشته‌اند.

بعضی از این مقاله‌ها مسلماً خوب بود. اما گاهی هم شده است که شخصی به صرف اینکه يك روز در سر میز فلان قهوه‌خانه با هدایت چند جمله‌ای ردّ و بدل کرده است دعوی دارد که با او دوست بوده است و بهتر از همه می‌تواند او را بشناساند.

هر کسی از ظنّ خودش یار من و ز درون من نجست اسرار من گروهی اصرار دارند که او را به فلان حزب بچسبانند، و عده‌ای مدّعی‌اند که با فلان مرام و مسلک توافق داشت. آنچه از این میان درست است اینکه آن دوست ما از بیست سال پیش ازین که او را می‌شناختیم با هر گونه رذالت و دورویی و بی‌حیائی و قلدری و

جَبّاری مخالف بود و کسانی را دوست او می‌دانیم که مانند او ازین صفت‌ها مبرا و به انسانیت و معرفت و نجابت و آزاده‌خوئی پای‌بند باشند. خلاصه اینکه، دوستان، دائرة ما هنوز برجاست و یاد صادق هدایت مرکز دایره ماست.